

استبداد اگر امان دهد، بزرگترین سد راه تحول اسلام برداشته میشود

آن تلاش شجاعانه، سخت و جانکاهی که برای **دمساز کردن اسلام با مشروطیت** بدان دست زده شد - و آجودانی آن را تمسخر می کند - **بزرگترین** تلاشی بود که در طول تمام تاریخ اسلام برای نوسازی و همگام کردن آن با تحولات انجام شد. **دیکتاتوری رضاشاهی** ادامه نزع سیاسی و تقابل فکری اسلام مشروطه و اسلام مشروعه را مانع شد و اجازه نداد که اندیشه اجتماعی و تفکر اسلامی تحول طبیعی خود را طی کند.

با نزدیک شدن انتخابات ریاست جمهوری نام آقای ماشاء الله آجودانی و دیدگاه‌های ایشان بویژه در کتاب "مشروطه ایرانی" بار دیگر بر زبان‌ها افتاده است. این کتاب از سال ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۵ هفت بار تجدید چاپ شده که نشان از حضور این اثر در مناظرات فکری و سیاسی کنونی جامعه ما دارد.

پشت جلد "مشروطه ایرانی" با معرفی سه نویسنده و پژوهشگر ایرانی آراسته شده که آن را از "امهات آثار" دانسته‌اند " که باید قدر دانست و در صدر نشانند" یا "رویکرد روش شناختی" آن را ستوده‌اند. یکی پا را فراتر گذاشته و تاکید می‌کند: "من هیچ کتابی را نمی‌شناسم که مانند این کتاب مشکل عمیق و اساسی ایران را در دوران معاصر برای پیشرفت علمی و صنعتی و اقتصادی به درستی آشکار کرده باشد."

این شیوه معرفی نامه و مقدمه نامه نویسی در سال‌های اخیر در جمهوری اسلامی وسیعاً باب شده است. که بسته به مضمون و محتوای کتاب و نگاهی که قدرت حاکم نسبت به آن دارد به دو شکل ستایشنامه و مذمت نامه رایج است. ناگفته پیداست که هدف از ستایشنامه نویسی‌ها جلوگیری از پیدایش دیدگاه و نگرش شخصی و انتقادی در خواننده است پیش از آن که هنوز صفحه‌ای از کتاب و اثر را مطالعه کرده باشد. در مقابل نیز هر جا که اثری یا نویسنده‌ای باب طبع قدرت محسوب نشود درج مقدمه‌ای تخریب‌گرانه و توهین آمیز امکان نشر آن وجود ندارد. بررسی این مقدمه نویسی‌ها و حواشی بیانگر نکات جالبی است که گاه از اصل اثر روشن‌تر است و در اینجا مورد بحث نیست. به هر حال این شیوه معرفی نامه و مقدمه نویسی در جمهوری اسلامی جای نقد و امکان دادن به قضاوت مستقل خواننده را گرفته است و کتاب "مشروطه ایرانی" آقای آجودانی نیز از این ضعف مستثنی نیست.

سه جنبه مشروطه ایرانی

"مشروطه ایرانی" را می‌توان از سه نظر مورد توجه قرار داد. اول تلاشی که نویسنده برای بررسی و مطالعه اسناد و مدارک و نوشته‌های روشن‌گران و اصلاح طلبان دوره مشروطه بدان دست زده است. دوم شیوه بررسی نویسنده و روش شناسی مورد نظر او و بالاخره از منظر پیامدهای سیاسی این نتیجه‌گیری‌ها در فضای کنونی جامعه ایران و در مبارزه برای پیشبرد اصلاحات و تحولات.

توز مرکزی کتاب مشروطه ایرانی آن است که در تاریخ ایران و در هنگام "ورود" فکر مشروطیت و دموکراسی و عدالت به ایران، اندیشه مذهبی به اشکال گوناگون در برابر این فکر ایستاده و آن را منحرف کرده و به گفته ایشان مفاهیم دموکراسی و عدالت قانونیت را "تقلیل" داده است. حاملان این انحراف و تقلیل برخلاف آنچه دیگر تاریخ نویسان تاکید کرده‌اند تنها روحانیان مشروعه خواه از نوع شیخ فضل الله نوری نبوده‌اند بلکه بیش از آن، روحانیان مشروطه خواه و باز بیشتر از آنان روشنفکران مشروطه خواه مسببان این انحراف

هستند. بنابراین نقد تجدد یعنی نقد روشنفکر و روحانی مشروطه خواه از نظر ایشان مقدم بر نقد سنت یعنی **استبداد سلطنتی** و دینی است.

این خلاصه و **تذکره مرکزی** کتاب مشروطه ایرانی است و ایشان همه اسناد و مدارک و نامه‌ها و نوشته‌هایی که به نحوی بتواند این تذکره را ثابت کند در یکجا جمع آوری کرده است. آقای آجودانی و برخی دیگر مدعی هستند که این کتاب مبتنی بر "روش شناختی" تازه‌ای است و از یک نظر درست می‌گویند. روش پذیرفته شده و علمی بررسی‌های اجتماعی و تاریخی تا به امروز آن بوده است که پژوهشگر کلیه اسناد و مدارک لازم، چه آنها که در تایید نظر او و چه آنها که در نفي نظر او می‌تواند باشد را جمع آوری می‌کند تا آن را در برابر خواننده نتیجه گیری و تحلیل کند. ولی آقای آجودانی با این روش شناختی "جدید" ابتدا فرضی را بر خواننده تحمیل می‌کند و سپس هر آنچه را جمع آوری کرده، با فرض مورد قبول خود که در لابلای همه سطور و نقل قول‌ها سلسله وار و بی‌انقطاع تکرار می‌شود در برابر خواننده می‌گذارد. هدف آن است که خواننده حتی یک لحظه فرصت اندیشیدن و تفکر مستقل درباره آنچه می‌بیند و می‌خواند نداشته باشد. با این شیوه است که نویسنده موفق می‌شود از نوشته‌ها و اسناد و نقل قول‌ها نتیجه معکوس بگیرد، تلاش دردناک و پرازش برای بردن اندیشه آزادی و قانونخواهی را به میان مردم تحقیر کند و بدینسان تاریخ و واقعیت را مطابق با جهان وارونه خود به خواننده معرفی کند.

مضمون "مشروطه ایرانی"

اساس کتاب آقای آجودانی بر نقل طولانی کتب و رسالات و نامه‌ها و نوشته‌های شخصیت‌هایی چون ملکم، آخوندزاده، نایینی، تقی زاده، شیخ فضل الله نوری، و این یا آن دیگر مجتهد و روشنفکر دوران مشروطه است که ایشان، در لابلای این نقل قول‌ها چنانکه گفتیم اندیشه و نظر و پیام خود را پیاپی تکرار می‌کند. بطوری که برای کتابی که بیش از ۵۵۰ صفحه حجم دارد این پیام را می‌توان در چند صفحه و کمتر از آن خلاصه کرد. بزعم آقای آجودانی جنبش فکری ایران در دوران مشروطه بر روی دو پایه روحانیان و روشنفکران قرار دارد. روحانیان اعم از طرفداران مشروطه یا مشروعه هر دو، در همکاری یا در تقابل میان خود، در نهایت موجب تقلیل مفاهیم دموکراسی و آزادی و عدالت و دمسازی آن با اصول اسلامی شدند. این مفاهیم از نظر ایشان محتوای ثابت و فراتاریخی دارد. همانگونه که اسلام نیز از نظر ایشان محتوای ثابت و فراتاریخی دارد. در نتیجه از میان روحانیون تنها کسی که مسئله را درست تشخیص داده بود همان شیخ فضل الله نوری بود که معتقد بود این اسلام ثابت با آن مفاهیم ثابت ناسازگار است. روحانیانی که برعکس اسلام را با درک و فهم زمانه خود می‌سنجیدند و می‌کوشیدند آن را با مفاهیم آزادی و عدالت و حکومت مشروطه همگام کنند همه در اشتباه بودند. روشنفکران نیز در همین مسیر روحانیان مشروطه خواه قرار گرفتند و آن مفاهیم مشروطه و آزادی اروپایی را بجای آنکه عینا مورد پذیرش قرار دهند کوشیدند آن را با واقعیت‌های جامعه ایرانی و اسلامی دمساز کنند.

این مجموعه محتوای عمده کتاب ماشاالله آجودانی است که البته با انواع اقسام طعنه‌های گزنده به همه تاریخ نگاران و روشنفکران ایرانی توأم است چون مثلا در فلان موضوع با آقای آجودانی اختلاف دارند یا فلان اشتباه را به نظر ایشان در مورد مثلا عقاید میرزا ملکم خان داشته‌اند. بدیهی است وجود این یا آن اشتباه از ارزش تحلیلی یا تاریخی بسیاری از آثار که مورد نقد و طعنه آقای آجودانی قرار گرفته نمی‌کاهد و لااقل در مورد پاره‌ای از این آثار می‌توان گفت که صرفنظر از این یا آن یا ده اشتباه دیگر محتوا و غنای علمی و تحلیلی آنها بارها بیش از "مشروطه ایرانی" است.

آقای آجودانی خود در تحلیل تاریخ مشروطیت چندین خطا و اشتباه مرتکب شده است که اثر او را نسبتاً به تاریخنگاران پیش از او و مورد نقد او در مرحله‌ای بس پایین‌تر قرار می‌دهد. این خطاها را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱- ندیدن جنبه دوگانه، تاریخی و متضاد مذهب و قایل شدن نقش یگانه و فراتاریخی برای آن. در نتیجه تصور و ادعای اینکه مفاهیم و نظراتی با این مذهب ثابت و غیرتاریخی برای همیشه سازگار و مفاهیمی برای ابد ناسازگار است.

۲- بزرگ کردن تمایز میان روحانی و روشنفکر در شرایطی که در مقطع مشروطه این تمایز هنوز به شکل امروز وجود نداشت. چنانکه کسانی مانند تقی زاده که ایشان مدام بعنوان روشنفکر از او یاد می‌کند خود لباس روحانی بر تن داشت. و دهها روحانی و طلبه دیگر وجود دارند که خود در نقش روشنفکر منتقد مذهب سنتی ظاهر می‌شوند. در واقع با کمی تسامح می‌توان گفت روحانی بعنوان روحانی در آن دوران مجتهدین بزرگ بودند که می‌توانستند فتوای مذهبی بدهند، واگر نه اعتقاد به مذهب و استفاده از آن برای پیشبرد مقاصد سیاسی و حتی لباس روحانی در آن دوران امری رایج بود و روحانی و غیر روحانی نمی‌شناخت.

۳- جدا کردن شخصیت‌ها، اعم از "روشنفکر و روحانی"، از شرایط تاریخی آنان و نسبت دادن تناقضات نظری آنان به تناقض درونی، به تناقض اندیشه مذهبی با مفاهیم غربی و نه تناقض شرایط تاریخی.

۴- ندیدن تاریخ ایران بصورت یک روند و اینکه انقلاب مشروطه حاصل تحول تاریخی ایران است. انقلاب مشروطه برای آقای آجودانی روند اخذ و تقلیل مفاهیم غربی است و نه فشرده دهها سال تحول تاریخی درونی کشور ما. تمام اشتباه نگرش آقای آجودانی از همینجا بر می‌خیزد. اشتباه وی در اینجا است که تصور می‌کند روشنفکران و روحانیان مشروطه خواه ایران با تلاش برای اندیشیدن و کشف مفاهیم عدالت و آزادی در چارچوب درک مذهبی مردم در حال تقلیل مفاهیم غربی بودند. در حالی که در واقع آنان در حال اندیشیدن به معضلات جامعه خود و زایش مفاهیمی نوین متناسب با تحولات جامعه و درک خود و زمانه خود بودند. دشواری در آنجا بود که این کار در یک شرایط تاریخی متناقض انجام می‌شد زیرا از یکسو روند تحول در جوامع غرب این مسایل و معضلات و این مفاهیم را زودتر از کشور ما طرح کرده بود و آنان پاسخ‌های ویژه خود را متناسب با تاریخ خود برای این مفاهیم بوجود آورده بودند که بالطبع بر اندیشه مشروطه خواه ایرانی اثر می‌گذاشت. از سوی دیگر مذهب حاکم، تا پیش از آن، ذهن مردم را در سمت حفظ و تسلیم در برابر بنیادهای واپسگرایانه جامعه آموزش داده بود. در این شرایط توسل به مذهب برای تبیین بنیادهای مشروطیت هم کاملاً طبیعی و امری درونی بود و هم مواجهه با دشواریهای بسیار.

در واقع مذهب اسلام در شرایط یک جامعه بدوی و قبیله‌ای زاده شده و سپس با مقتضیات رشد جوامعی مبتنی بر نظامات زمینداری و خانجانی تحول یافته بود. روحانیان و روشنفکران مشروطه خواه وارث چنین اسلامی بودند. در شرایطی که زوال تدریجی جامعه سنتی و نیازهای تحول اجتماعی کشور ما ضرورت آزادی و برابری و قانون خواهی و مشروطیت را مطرح کرده بود. آشنایی با دستاوردها و نهادها و نظامات و مقررات غرب نیز تردیدی در برتری این نظام بر مقررات حاکم بر جامعه ایرانی باقی نگذاشته بود. در این شرایط آن تلاش شجاعانه، سخت و جانکاهی که برای **دمساز کردن اسلام با مشروطیت** بدان دست زده شد - و آجودانی آن را تمسخر می‌کند - **بزرگترین** تلاشی بود که در طول تمام تاریخ اسلام برای نوسازی و همگام کردن آن با تحولات انجام شده بود. این تلاش موفق نشد نه بخاطر آنکه "ذات" گویا ثابت اسلام اجازه تحول را نمی‌داد، بلکه بدین دلیل که جلوی تحول اجتماعی سد شد؛ برای آنکه نیروهای اجتماعی واپسگرا و ضد مشروطه که به اسلام پیشین، به اسلام تاریخی شکل گرفته مجهز بودند قدرتمندانه در برابر این تحول ایستادند؛ برای

آنکه **دیکتاتوری رضاشاهی** ادامه نزاع سیاسی و تقابل فکری اسلام مشروطه و اسلام مشروعه را مانع شد و اجازه نداد که اندیشه اجتماعی و تفکر اسلامی تحول طبیعی خود را طی کند و با نیازهای جامعه و زمان و خواست های مردم خود را بتدریج تطبیق دهد. آقای آجودانی همه این مسایل را معکوس می کند. گناه از روشنفکران و روحانیان مشروطه خواه هست که کوشیده اند اسلام را تکامل دهند و با خواست آزادی و عدالت و قانونخواهی دمساز کنند و نه از دیکتاتوری داخلی و استعمار خارجی که مانع این تکامل شدند. از کتاب ایشان چنین بر می آید که اصلا خود پیشگامان و رهبران جنبش مشروطه متهم اصلی هستند ولی رضاخان که استقرار دیکتاتوری او بزرگترین ضربه را به روند آغاز شده و پیشرونده تحول فکری و اجتماعی در ایران زد و پایان دورانی بود که با انقلاب مشروطه در تاریخ کشور ما آغاز شده بود بزعم ایشان "قهرمان مشروطه" است. آقای آجودانی برای قهرمان ساختن از رضاشاه حتی به نادرست و برخلاف واقعیات بدیهی تاریخی مدعیست که دموکراسی پیش از سرکار آمدن رضاشاه گویا قربانی شده بود. در حالیکه همگان می دانند که رضاشاه با چه شقاوت و با چه دشواری دموکراسی را از سر راه سلطنت خود برداشت و آن را قربانی کرد. به ایشان توصیه باید کرد، حداقل دو جلد کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران، نوشته ملک الشعرا بهار را بخواند و شرح جلسات مجلس دوران صدراعظمی رضاخان و سپس آغاز سلطنت او را مرور کند.

مشکل دیگر آقای آجودانی، صرفنظر از تعمد سیاسی و ایدئولوژیک که در تبرئه دیکتاتوری اعم از محمدعلی شاه یا رضاشاهی دارد، در آن است که نخبه گراست؛ تصور می کند تاریخ را نه توده های مردم بلکه روشنفکران و روحانیان مشروطه خواه و غیرمشروطه خواه ساختند. در حالیکه درک آن روشنگران از اوضاع و واقعیتهای زمان بسیار بیشتر از درک امروز آقای آجودانی بود. آنان کاملاً می فهمیدند کسی در جنگ برای مشروطه و یا علیه مشروطه، برای حفظ آزادی یا تداوم استبداد پیروز است که موفق شود اندیشه خود را در توده های مردم نفوذ دهد و از این طریق آن را به نیروی مادی تبدیل کند. این نفوذ در جامعه سراسر مذهبی آن دوران جز با پیوند خوردن آن با اعتقادات مذهبی مردم ناممکن بود. اگر مشروطه نتوانست به هدف های خود دست یابد بخاطر این نبود که روشنگران و اصلاحگران مشروطه کوشیدند مفاهیم اروپایی را مذهبی کنند، برعکس بخاطر آن بود که در نهایت فرصت آن را نیافتند که ضرورت مشروطیت و آزادی و عدالت را، که نه برخاسته از اروپا بلکه ناشی از تحولات و نیازهای جامعه ما بود، با اندیشه مذهبی حاکم بر توده مردم گره بزنند و آن را نهادینه کنند. مداخله استعمار و امپریالیسم و استقرار دیکتاتوری رضاشاه این فرصت را گرفت و ضربه نهایی را بر این روند وارد کرد.

هدف آجودانی از "تقلیل مفاهیم"

آقای آجودانی به این نظرات خود پوشش تحلیلی هم داده است و در کتاب و مصاحبه هایی که پیرامون کتاب خود داشته کوشیده برای همه آنچه در کتابش به شکل وارونه طرح کرده مبنای نظری ایجاد کند. خلاصه سخن او این است که در ایران نقد تجدد مقدم بر نقد سنت است. یعنی ضربه اساسی را به تاریخ و بویژه جنبش مشروطیت ایران روشنفکران متجدد وارد ساختند. زیرا این روشنفکران در تلاش برای جذب دستاوردهای غرب مفاهیمی را وارد فرهنگ ما کردند که از یکسو چون در بستر فرهنگی دیگر بالیده شده بود، خود آن را بدرستی درک نمی کردند و از سوی دیگر در آن حدی که درک می کردند بدلیل آنکه با دو سد استبداد سیاسی و دینی روبرو بودند ناگزیر بودند این مفاهیم را تقلیل دهند.

ویژگی و جنبه "نو" کتاب آقای آجودانی در همینجا و از تفسیری است که ایشان از مفهوم "تقلیل" و پیامدهای آن بدست می دهد و از همینجاست که باز هم روش شناختی نادرست ایشان و معکوس کردن علت و معلول ها خود را نشان می دهد.

راه توده ۱۹۸ ۲۰۰۸، ۱۰، ۲۰

کتابخانه
راه توده